

طایفه

تیره

Kalaydjı	قالايجی	} Bajindir	۶- بایندر
Körük	قرق		
Yapagi-yadjı-Keszir-yasagalik-Töreng	یاپاکی- یاجی- قسیر- یازاکالیک- تورنگ		
Mollalar	ملالر		
Kósze - Ataniaz - Mehrem - Börre	قوزه- آتانیاز- محرم- بوره	} Gerkesz	۷- کرکز
Körsut	قورسوت		
Madjiman	ماجیمان	} Jankak	۸- بانکاک
Kotu	قوتو		
Dizegri	دیزگری		
Szaridsche	ساریدشه		
Ekiz	اکیز		
Karashur	قره شور	} Szengrik	۹- زن کریق
Akshur	آق شور		
Kutchi	قوچی		
Khar	خار		
Sheikbegi	شیخ بگی		
Otschu	اوچو	} ۱۰- آج درویش	Aj Dervisch
Kodjamaz	قجاماز		
Dehli	دهلی		
Tchiksazari	چیکساری		
Arab	عرب		
Adschem	آدشم		
Kandjik	کانجیک		

میگویند این ده طایفه ده هزار چادر دارند ولی ظاهراً اغراق آمیز بنظر میآید.

۹- یموت - یموتها در ساحل شرقی و بعضی از جزائر بحر خزر سکنی دارند.

ابتدا به اسم «کرگان یمودو» (یموتهای کرگان) شناخته شده اند. بغیر از

اینها «خیوه یمودو» (یموتهای خیوه) هم هستند که جایگاه خود را در منتهی الیه صحرا و همسایگی بلافضل جیحون قرار داده اند.

نقاطی که اولین دسته این یموتها عادت دارند در آن اردو بزنند اگر از سر حد ایران روبه شما حساب کنیم به طریق ذیل است:

الف- خواجه نفس که در مصب سفالی رود کرگان واقع است. این اردوگاه تقریباً از شصت چادر تشکیل میشود و برای دزدان دریائی متهور که در سواحل ایران کشتی رانی را تا این حد دچار مخاطره کرده اند مأمن و پناهگاه ذیقیمتی بشمار میآید.

ب- گمش تپه - اختصاصاً برای توقفگاه زمستانی بکار میرود و بواسطه تب های واگیردار در تابستان به ندرت کسی در آنجا سکونت اختیار میکند.

بطوریکه قبلاً گفتیم گمش تپه تا مصب علیای رود کرگان امتداد دارد و درین نقطه رودخانه باندازه کافی عمیق و از لحاظ صیدماهی که بمقدار زیاد بدست میآید برای این ایلات بسیار مفید میباشد.

ج- حسنقلی که در کنار خلیجی بهمین نام واقع است در تابستان جمعیت بسیار پیدا میکند و خر بوزه های نسبتاً خوبی در آنجا بدست میآید.

د- اترك در سمت چپ حسنقلی و در کنار رودخانه ای که اسم خود را از آن گرفته است و شش میل پائین تر بدریا میریزد واقع میباشد.

ه- چکیشلر هم ییلاقی است (توقفگاه تابستانی) و در نزدیکی ناحیه مرتفع رودخانه ای قرار دارد که آق تپه نامیده میشود.

و- «چلکن»^۱ جزیره ایست که منتهی چندمیل دریائی از خشکی فاصله دارد

۱- صحیح ترش «چرکن» است که از لغت فارسی «چهارگان» یعنی چهار معدن میآید و این اسم را از جهت چهار محصول عمدی که در این جزیره بعمل میآید گذاشته اند.

وسوداگران بی آزار در آن سکنی دارند . تقسیم بندی يموت ها بقرار ذیل است :

طایفه		تیره
۱- آتابای	Atabay	Sehene صحنه
		Dûngirtchi دونگیرچی
		Tana - kisarka تانا- قزارکا
		Kesze قشه
۲- جعفر بای	Djaferbay	Temek تمق
		Iri Tomatch ابری تماچ
که بدو شعبه تقسیم میشود	Yarali الف - یارعلی	Kizil - Sakalli قزل سقلی
		Arigkôseli آریگک قزلی
ب- نورعلی	Nurali	Tchokkan borkan پچکان برقان
		Onuk - Tomatch اموق تماچ
حسنقلی لو - قر - پاتفتک		
۳- شرف جونی	Sheref - Djuni	Hasan - Kululu - Kor - Pankôtek
		که يك قسمت آن نزدیک کرگان و قسمت دیگر در خیوه سکنی دارد:
۱- در کرگان		Karabölke قره بلقه
		Tovedji توجی
		Telgay - Djafer تلگای جعفر
۲- در خیوه		Okûz اوکوز
		Salak سالاک
		Ushak عشاق
		Kodjuk قجوق
		Meshrik مشرق
امرعلی		

طایفه		تیره
۴- او گورج علی	Ogurdjali	Semedim صمدیم
		ghiray-Terekeme قیرای-ترکه
		Nedin ندین

او گورج علی ها که ندرتاً خود را بادزدی و راهزنی آلوده میکنند ازینکه يموتها را از ایل خود بدانند اقتناع دارند . بعلاوه نظر بروابطی که با ایران دارند و تجارت عمده ای که در آنجا میکنند خواهی نخواهی خود را از اتباع شاه می -

داند و سالیانه مبلغ هزار دوکا هم باو باج میدهند . ولی ازین گذشته ایرانی هاهم در حکومت داخلی آنها بهیچوجه مداخله نمیکند .

يموتها معمولاً خودشان عدۀ کلی چادر های خود را به چهل تا پنجاه هزار بر - آورد میکنند . ما نمیتوانیم صحت این ارقام و ارقام مشابه ایلات دیگر را تضمین کنیم زیرا این چادر نشین ها افتخار ملی خود را درین میدانند که سکنۀ خود را از حیث تعداد حتی المقدور اغراق آمیز جلوه دهند . حال جمع کل هر طایفه را به نحوی که بدست آورده ایم شرح میدهم :

تعداد چادر	نام ایل
۱۲۰۰۰	۱- چاودور
۵۰۰۰۰	۲- ارزاری
۳۰۰۰	۳- آل علی
۱۵۰۰	۴- قره
۸۰۰۰	۵- سالور
۱۰۰۰۰	۶- ساریق
۶۰۰۰۰	۷- تکه
۱۲۰۰۰	۸- گو کلان
۴۰۰۰۰	۹- يموت
۱۹۶۵۰۰	جمع کل

در صورتی که هر چادر را پنج نفر حساب کنیم جمع کل نفرات بالغ بر ۹۸۲۵۰۰ میشود و چون من سعی کرده ام لااقل يك ثلث از بر آورد خود تر کمنها را کم بکنم لذا این رقم را باید حداقل جمعیتی دانست که این تودۀ اقوام مختلف ادعای آن را دارند .

۴

در مدت توقف نزد تر کمنها چیزی که از همه بیشتر باعث تعجب من شد این بود که حتی یکنفر را هم ندیدم که هوس فرماندهی داشته باشد یا حاضر باشد آمریت دیگری را قبول بکند. خودشان به طیب خاطر میگویند « ما مردمی هستیم بدون سر کرده»^۱ و ما بل هم نیستیم چنین چیزی داشته باشیم. ماهمه برابر هستیم و هر کس از ما برای خودش شاه است. در تشکیلات سیاسی تمام جامعه‌های ایلیاتی دیگر کم و بیش و بطور مبهم شبیحی از هیئت‌ها کمه دیده میشو دمانند: آقاسقل در میان تر کها وریش سفید نزد ایرانیها و شیخ در بین اعراب ولی تر کمنها نظیر آن را ندارند. راست است که هر يك از ایلات آنها دارای آقاسقلی میباشد ولی در حقیقت آنها فقط عمال دستجات بخصوصی هستند و بابت کفالتی که در کارها میکنند مزد دریافت میدارند و باملاحظات استثنائی و احترامات معین به آنها نگاه میکنند و تا موقعی که اقتدار آنها از حد معمول تجاوز نکرده و ادعاهای خارج از اندازه نداشته باشند همه دوستشان دارند و تحملشان را هم میکنند.

شاید از ما بیرسند چگونه ممکن است این راهزنان حرفه‌ای با آن طبیعت وحشی و لجام کسیخته بدون آنکه یکدیگر را پاره پاره سازند با صلح و صفا با هم زندگانی کنند. و من هم اقرار میکنم که موضوع خالی از تعجب نیست ولی چه خواهیم گفت وقتی که مجبور باشیم تصدیق کنیم با وجود این هرج و مرج ظاهری و فقدان تمدن کامل صرف نظر از خصوصتهای علنی این اشخاص وحشی کمتر از سایر اقوام آسیائی که روابط اجتماعیشان بر پایه قواعد سیاسی و مذهبی اسلام گذاشته شده است مرتکب دزدی و قتل و خلاف قانون و اخلاق میشوند.

این از آن جهت است که صحرائشینان غالباً در تحت تسلط و حتی اقتدار جابرائئه قوه قهاری قرار گرفته‌اند که غیر مرئی و بالنتیجه مصون از تعرض میباشد. و آن

۱- در متن این جمله به زبان ترکی هم نوشته شده.

عبارت است از «دأب» یعنی عادات و رسوم و روایات^۱.

طبق دستورات این قانون بدون قاعده ولی ثابت و مطاع، تر کمنها فلان عمل را انجام میدهند یا از آن پرهیز میکنند. گاهی هم نفوذ مذهبی در درجه دوم و البته بعد از دأب محسوب میشود. این قانون که در بخارا دارای هاتف غیبی فراوان میباشد چون تعصب کور کورانه و عجیبی درین شهر غلبه دارد. لذا تا آن اندازه هم که گفته‌اند دارای اقتدار نیست. بالمثل همه متفقند که وقتی تر کمین یکنفر ایرانی را غارت و اسیر میکند بواسطه حس تنفیری که از شیعه بودن او در دلش ایجاد میشود عمل خود را موجه می‌شمارد. ولی این کاملاً اشتباه است و من شخصاً عقیده دارم تر کمین از غارتگری خود که مدتها است دأب آن را جائز دانسته است دست بر نخواهد داشت ولو آنکه همسایگانش بجای ایرانی ترك سنی هم باشند. موضوعی که این عقیده را ثابت و تأیید میکند تاخت و تازهای مکرری است که در کشورهای هم کیش خود مانند افغانستان و میمنه و خیوه و حتی بخارا بعمل می‌آورند. بعلاوه توانستم اطمینان حاصل کنم که بیشتر بردگان آسیای میانه به فرقه سنی تعلق دارند. روزی از یکی از این راهزنان که به زهد و تقوی مشهور بود، پرسیدم با وجود نهبی صریحی که پیغمبر فرموده که «کل اسلام حر» (هر مسلمانی آزاد است) ایا در موقع فروش یکنفر برادر سنی خود هیچ دغدغه‌ای بخاطر راه نمیدهد؟ فوراً بایی اعتنائی جواب داد «ببی! قرآن که کتاب خداست و مسلماً از هر آدمی بیشتر ارزش دارد معدلك به چندقران خرید و فروش میشود، درین باب چه میگوئید؟ بعلاوه یوسف پسر یعقوب پیغمبر را بمعرض فروش در آوردند حال از شما میپرسم آیا دنیا برهم خورد؟»

باید متوجه بود که درین مبارزه‌ای که از هشتصد سال پیش بین دأب و آئین

۱- لغت دأب اصلش عربی است و ریشه‌اش «دب» بمعنای اخلاق و آداب میباشد.

محمد در گرفته دأب بسیار کم صدمه دیده است و مقدار زیادی از عادات و رسوم که اسلام آن را منع کرده و مالاها باشدت بر ضد آن قیام کرده اند هنوز دست نخورده بجای خود باقی است. و تغییراتی که مذهب جدید پیش آورده نه تنها در میان تر کمن ها بلکه در تمام چادر نشینان آسیای میانه فقط در ظاهر روش قبلی آنها مؤثر واقع شده است. اثراتی را که برای آفتاب و آتش و عناصر دیگر طبیعت قائل بودند حالا به نفوذ الله و محمد نسبت میدهند. ولی خودشان همانند که در دو هزار سال قبل بوده اند و هرگز هم تغییر نخواهند کرد مگر کسی بتواند از متحرك بودنشان جلو گیری کرده آنها را دارای مسکن ثابت بنماید و بعبارة اخري چادر نشین اصلاح نخواهد شد مگر آنکه از چادر نشینی دست بردارد.

راجع به نفوذ آقا سقل ها بطوریکه در میان یموتها آنرا مورد دقت قرار دادم این حضرات در موضوع روابط خارجی نماینده تمایلات عمومی ایل خود میباشند. ولی بیچوجه دارای مقام نماینده تامالاختیار نیستند و روسیه هم مانند ایران به کرات دریاخته است که اقتدار این شخصیتهای قضائی تاچه اندازه محدود میباشد. معذک این دو کشور تصمیم گرفته اند با فداکاری بسیار نظر مساعد آقا سقل هارا بسوی خود جلب کنند و بواسطه مداخله آنها جلوی خرابکاری و غارت معمولی تر کمنها را بگیرند. ولی این سیاست تا کنون جز بکنوع موفقیت بسیار نامعلوم و غیر مطمئن چیزی بیار نیاورده است.

ملاها دارای احترام بیشتری هستند ولی نه از نظر اینکه نماینده اسلامند بلکه از حیث شهرتی که به تقوی و پرهیزکاری دارند و همچنین از بابت نفوذ اسرار آمیزی که برای نقش خود قائلند و به آن وسیله روح خرافات پرست چادر نشینان

۱- مثلا آنچه شامل ایران و روسیه یا ایلات دیگر تر کمن که با آنها اتحاد مستقیم ندارند، می شود.

را مرعوب میسازند. اینها که درخيوه و بخارا تربیت و در تمام امور حيله گری و تزوير و رزیده شده اند، بدون استثنا اول ظاهر موقری بخود میگیرند و همینکه کیسه خود را پر کردند بعجله ناپدید میشوند. رویهمرفته وجه مشترکی که عناصر این جامعه عجیب با هم دارند یکی موضوع افرادی است که جزء يك شاخه هستند و دیگری ارتباطی است که با شاخه اصلی ایل خود دارا میباشند. هیچ تر کمنی نیست که از همان اوان طفولیت طایفه و تیره خود را نشناسد و تفاخر کنان میزان قدرت و تعداد نفرات مخصوص آن را شرح ندهد. در حقیقت هم در مقابل قدرت و شدت استبداد افراد سایر قبایل، او حامی دیگری ندارد ولی خوشبختانه این حامی همیشه حاضر است زیرا وقتی نسبت به یکنفر از افراد تعدی بشود تمام ایل متفقاً تقاضای استرضاء خاطر او را مینمایند.

راجع بروابط خصوصی یموتها با ایلات مجاور آنچه را بطور یقین فهمیدم اینست که با گو کلانها دشمنی دیرینه و آشتی ناپذیر دارند. در موقعی که در اترك بودم مشغول مذاکره برای انعقاد صلح بین آنها و تکهها بودند و این البته از لحاظ مسافرت ما پیش آمد بسیار مناسبی بود، ولی بعداً شنیدم که این معاهده بسته نشد. از لحاظ ایران جای بسی خوشبختی است که اتحاد بین این طوایف جنگجو بموانع رفع نشدنی بر میخورد و الا اگر بنامیشد که تکهها و یموتها حملات خود را هم آهنگ کنند معلوم نیست تکلیف این ایالاتی که بکرات مورد غارت و چپاول قرار گرفته اند مخصوصاً مازندران و خراسان و سیستان چه میشد؟ تر کمنی که همیشه در مقابل ایران فاتح و مغرور بوده است تهدیداتی را که از آن ناحیه بشود مورد تمسخر قرار میدهد حتی موقعی هم که بدانند این تهدید با عملیات جدی و نظامی همراه میباشد. ولی در مقابل روسها مطلب صورت دیگری بخود میگیرد زیرا یموتها ضربت آنها را بوسیله همان پادگان کوچک آشوراده چشیده اند. برایم نقل کردند که



دختر جوان تر کمن

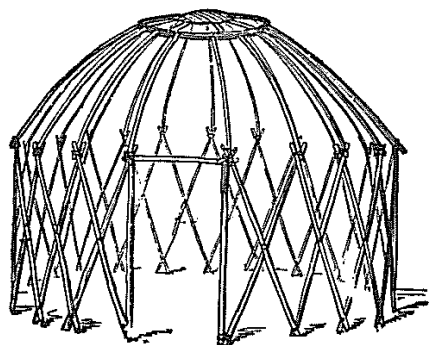
روسها در چهار سال قبل بدون کمترین توجه بمعاهده‌ای که با ایران داشتند عده‌ای در حدود صد و بیست نفر را بر علیه خان گمش تپه اعزام داشتند: تر کمنها که تعدادشان بمراتب بیشتر بود فوراً فرار اختیار کردند و چادرهایشان توسط آن مهاجمین سهمگین غارت و آتش زده شد. راست است که تکه‌ها از شهرت شگفت‌آور «سلاحهای شیطانی» که در اختیار سر بازان روسی قرار دارد هراس دارند ولی چیزی که حقیقتاً آنها را نسبت بچادر نشینان برتری میدهد همان نظم و ترتیب و اطاعت نظامی خلل ناپذیرشان میباشد.

حال موقع آن رسیده است که تر کمن را تا مسکنش دنبال کنیم و وضعیت او را در میان تردیکان و محیط محدود خانواده‌اش مورد مطالعه قرار دهیم. اصل او تاتار است ولی خصیصه نژادیش موقعی تثبیت شد که اوضاع و احوال بکلی جلوی اختلاط و امتزاج خون او را با خون ایرانی مسدود کرد. این مطلب مخصوصاً نزد تکه‌ها و گو کلانها و بموته‌ها تحقق پیدا میکند. در میان آنها بخطوط مشخصه قیافه تاتار فقط در شاخه‌ها و خانواده‌هایی بر خورد میشود که الامان آنها ندرتاً از سرحدات ایران تجاوز کرده و بنا برین حداقل برده‌های موسیاه با نجا وارد شده است. با اینکه تر کمن اصالت ذاتی خود را کم و بیش از دست داده است معذک از نگاه مغرور و نافذ و هیکل زیبای نظامیش میتوان او را از سایر چادر نشینان و شهر نشین‌های آسیای میانه بخوبی تشخیص داد. در میان قیر قیزها و قره قالیاقها و ازبک‌ها جوانانی را دیدم که از حیث ساختمان و هیئت جنگی در نظرم جلوه خاصی داشتند ولی فقط تر کمن است که دارای استقلال مطلق میباشد و هر نوع تکلفی را تحقیر میکند. لباس اعم از مردانه یا زنانه با استثناء بعضی تغییرات مختصر که عبارت از افزودن چند قطعه زینت آلات کوچک کار ایران میباشد همان لباسی است که اهالی خیره بر تن دارند پوشش اساسی آنها همان پیراهن ابریشمی قرمز است که قرآن دستور داده است و

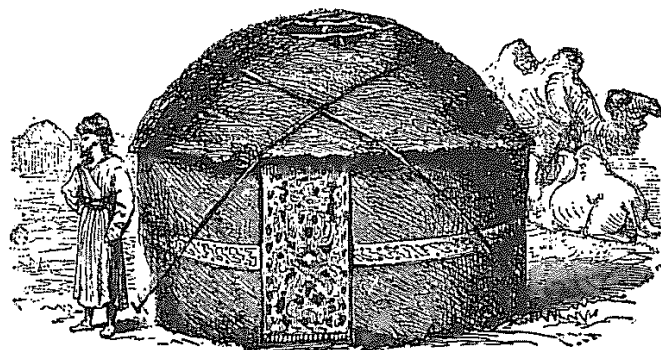
زن و مرد هر دو آن را انتخاب کرده‌اند و لباس خانه زنه‌ای تر کمن منحصر به آن می‌باشد. هر چه سعی می‌کردم نمیتوانستم بدیدن این زنه‌ای موقر که مادر خانواده بودند یا این دخترها که موقع شوهرشان شده است یا هنوز برای زناشوئی خیلی کوچک بودند و با این لباس شل وول که تا پاشنه پایشان آویزان بود حرکت می‌کردند عادت کنم. مردها کلاه پوستی برس می‌گذارند که از کلاه از بک‌ها و همچنین از کلاه بزرگ بی‌قواره ایرانیها که بسیار نامطبوع و از روی لوله بخاری ساخته شده سبک‌تر و مجلل‌تر است. «چاپان» خیوه بر تن میکنند و آن بالا پوشی است شبیه بلباس خانه ما ولی برای موقع «چیو» (تاخت و تازو اردو کشی بمنظور غارت) مواظبند آن را کوتاهتر بدوزند. در موقع جشن و ضیافت زنه‌ای پیراهن بلند خودشالی می‌بندند که از دو طرف آویزان میشود. این لباس مخصوصاً ایجاب میکند که چکمه‌های پاشنه بلند برنگ قرمز یا زرد بپوشند. ولی زینتی که بیش از همه مورد آرزوی آنهاست و از هر چیز بیشتر می‌پسندند عبارت از جواهرات میباشد: از قبیل کردن بند و گوشواره و حلقه دماغ و غلاف‌های تعویذ که شهبه بجافشنگی ما است که مانند نوار و صلیب و نشانهای افتخار از چپ و راست آویزان میکنند. صدای فلزی این جواهرات کم ارزش که با تمام حرکات بدن هم آهنگی میکند عیناً بزنگوله‌های قاطرهای افریقایمانند که در هر قدم طنین انداز می‌شود.

کوش تر کمن باین آهنگها مخصوصاً عادت دارد بهمین جهت زن یا اسب خود را مخصوصاً با اشیاء زائد و فرعی و صدادار ترین میکند و اگر تواند از اینگونه اشیاء چیزی بچنگ آورد سعی میکند یکنفر ایرانی را رابوده بجای زنجیر، آهن آلات باو آویزان کند. برای اینکه سر و لباس يك خانم زیبا تکمیل شود بایستی يك «دلمانی» مجار (نیم‌تنه فوج هوسار) هم بر تن کند و این لباس تاشانه‌ها آویزان است ولی نباید آنقدر پائین بیاید که انتهای موها را که بانوار پیچیده‌اند بیوشاند.

چادر تر كمنى كه بدون تغيير عمده در تمام آسيابى ميانه تا اقصى نقاط چين دريده ميشود كاملا صحيح و مطابق با احتياجات زندگى ايليائى ساخته شده است. عكس-هاى ضميمه سه حالت مختلف آنرا نشان ميدهد. اول استخوان بندى عربان يا بعبارت ديگر « قفس » اين بناى سبك . دوم همان استخوان بندى درحالى كه باتكه‌هاى نمد و ملحقات آن پوشيده شده . سوم داخل خود چادر با استثناء پايه‌هاى چوبى كه چادر بر آن تكيه دارد، بقيه ساختمان و تر كيش عمل و صنعت زنهاى تر كمن ميباشد كه بر پاكردن و وصل كردن قطعات مختلف راهم عهده دار ميباشند. بار كردن چادر بر روى پشت شترها هم وظيفه آنهاست و بهر سمت كه ايل كوچ كند پاي پياده بدنبال آن ميروند. تفاوت بين چادر اغنيا و فقرا فقط در داخل آن است كه مطابق شئون صاحب آن بيشتر يا كمتر مجلل ميباشد . اين چادرها بر دو قسمند: اول « قره‌اوى » يا چادر سياه كه بواسطه كثرت استعمال بتدرى بچقه‌اوى ياسياه شده است دوم « آق‌اوى » يا چادر سفيد كه داخل آن بانمد بسيار تميز پوشانده شده و آنرا جز براى عروس و داماد يا مهمانى كه زياد مورد احترام است بر پا نميكنند در هر حال اين پناهگاه بومي‌هاى آسيابى ميانه در ذهن من خاطره خوبى بجا گذاشته است . در تابستان خنك و در زمستان داراى گرمى ملايمى ميباشد و موقعى كه از هر سو طوفان درين دشتهاي بي پايان بجوش و خروش ميآيد باين چادر بايد هر چه بيشتر دعاى خير فرستاد . يكنفر خارجى وقتى باين فكر ميفاند كه حدت عناصر طبيعت هر آن ممكن است اين بناى سست را قطعه قطعه كند غالبا نگران ميشود ولى خود تر كمن ابدآ چنين خيالى بخاطرش خطور نميكند زيرا اوطنا بهاي محافظ را محكم بسته و با كمال راحتى از خواب شيرين استفاده مينمايد و مانند بچه فنداقي كه از لالائى گفتن دايه سر كيف ميآيد او هم از صدائى طوفان لذت ميبرد .



۱ - استخوان بندى يك چادر تر كمنى



۲ - چادر تر كمنى - طبق شرح و امبرى

اخلاق و عادات و مشاغل تر کمن که این اندازه باطرز زندگی متفاوت دارد ممکن است بتنهائی موضوع يك کتاب کامل قرار گیرد ولی من فقط بشرح بعضی مشخصات که برای روشن شدن فصول گذشته این کتاب ضروری بنظر میرسد اکتفا میکنم.

وقایع عمده يك چنین زندگی عبارت است از «المان و چپو» اولی يك دستبرد مرتب و دومی يك اغفالگیر کردن ساده است و هر دو بيك نتیجه که عبارت از غارتگری باشد منتهی میگردد. در اولین اختطاری که متضمن جلب منفعت باشد همیشه تر کمن حاضر است مسلح شود و روی زمین بپرد. نقشه دستبرد همیشه پوشیده از اسرار است بطوریکه نزدیکترین خویشاوند و باوفا ترین دوستان هم نمیتوانند بآن پی ببرند و همینکه «سردار» (رئیس) که برای اجراء نقشه انتخاب شده (فاتحه (یادعای خیر) از دهان هر ملائی که پیش آید شنید در اول شب تمام این مردان از راههای مختلف بنقطه میعاد گاه عمومی که قبلاً تعیین شده آهسته رهسپار میشوند. اگر منظور يك جای مسکونی باشد همیشه مقارن نصف شب و اگر کاروان یا جماعت دیگری باشد حمله اول طلوع آفتاب صورت میگیرد. مناسب تر است به این حمله تر کمنها مانند حمله «هونها» و «تاتارها» نام اغفال داده شود. آنها بچند دسته تقسیم میشوند و يك یا دو دفعه نه بیشتر بدشمنی که منظورشان میباشد و بحال تحیر افتاده است ناگهان حمله میکنند. يك ضرب المثل ملی میگوید: «دومرتبه امتحان کنید و دفعه سوم دهنه را بر گردانید»^۱ انسان باید خیلی جرأت و ثبات داشته باشد تا بتواند در مقابل يك چنین حمله ناگهانی استقامت کند. ایرانیها در مقابل این حملات تقریباً همیشه سر تسلیم فرود میآورند. یکنفر تر کمن بتنهائی برای حمله بیچنفر ازین ملت هیچ تردید بخود راه نمیدهد و غالباً هم موفق به

دستگیری آنها میشود. یکی ازین چادر نشینان میگفت: «غالباً اتفاق میافتد که این بردگان موسیاه دچار وحشت بی اساس شده اسلحه را بر زمین میگذارند و از ماطناب میخواهند که دست یکدیگر را ببندند و اگر برای بستن دست آخرین فرد آنها نباشد حتی محتاج به پیاده شدن از اسب هم نمیشویم.» اگر شکست اخیر راهم که بیست و دو هزار نفر ایرانی ازینچ هزار سوار صحرا خوردند نخواهیم متذکر شویم باز هم تصور میکنم مجبوریم برتری آنها را نسبت بایرانیها^۱ تصدیق کنیم. گمان میکنم تأثیر دهشتناکی که تاریخ از تاتارهای شمالی باقی گذاشته است در کم جراتی جسورترین ایرانیها، هنگام مقاومت بی مداخله نباشد. در صورتی که باید فهمیده باشد که برای این بزدلی چه کفاره سختی انتظار اورا میگذرد. هر کس مقاومت کند فی المجلس از دم شمشیر میگذرد و هر بی غیرتی که تسلیم شود فوراً دستپایش رامی بندند. گاهی اورا سوار میکنند (که درین صورت پاهایش را از زیر شکم کب بهم میبندند) و گاهی ارباب جدیدش اورا مانند پست ترین حیوانات در پیش خود میراند، اگر بنحوی از انحاء این طریقه عملی نباشد آنوقت آن بیچاره اسیر را بدم اسب کره میزنند و با این حالت باید چندین ساعت بلکه چندین روز متوالی دنبال ربایند خود تا خلوتکدهای که او برای اطراق انتخاب میکند راه برود زیرا ازین بعد دیگر طعمه او محسوب میشود. هر کدام نتوانند پایبای سوار حرکت کنند معمولاً کشته میشوند^۲. تحقیر و خشونت که پس از رسیدن بمقصد انتظار آنها را میکشد قبلاً با اطلاع خوانندگان رسیده است، لذا تنها داستانی را

۱ - خاطر نشان میسازیم در موقعی که نامشغول ترجمه این صفحات هستیم مخبرین ایران بچرائد اطلاع داده اند که قشون ناصرالدین شاه چندین شکست متوالی بترکمنها وارد کرده است. (یادداشت مترجم). ۲ - ازیک دختر جوان ایرانی شنیده، که چون مادرش نتوانسته بود در موقعی که ترکمنها بمجله فرار میکردند پایبای آنها حرکت کند لذا اورا کشته و در وسط بیابان جسدش را بجا گذاشته بودند.



داخل يك چادر ترکمنی

که در مدت توقف در کمش تپه با چشم خود دیده وصحت آن را تضمین میکنم شرح میدهم. يك «الامان» حامل اموال غارتی مر کب از اسرا واسب والاغ و کاو و مقداری اثاثیه به آنجا وارد شد. مقرر گردید این اموال وغنائم را بین عدهای که درین چپاول شرکت کرده بودند بقید قرعه تقسیم کنند ولی مقداری ذخیره بطور علیحده در مرکز حفظ کرده بودند که گمان میکنم برای تکمیل سهام غیر مکفی نگاهداری شده بود. راهزنان یکی بعد از دیگری آمدند و سهم اتفاقی خود را معاینه کردند. اولی از سهمیه خود اظهار رضایت کرد: دومی بهمچنین ولی سومی بعد از آنکه دندانهای زنی را که قسمتش شده بود نگاه کرد معترض شده سهم بیشتری تقاضا نمود. آنوقت رئیس رفت و از ذخیره مر کزی خری را آورد و پهلوی آن زن اسیر ایرانی بدبخت نگاه داشت. آن دومخلوق را روبههم قیمت کردند و آن جانی دیگر هیچگونه ادعائی نکرد. این موضوع چندین بار با تغییراتی لازم تکرار شد و با اینکه ازین اعمال وحشیانه بستوه آمده بودم معذک در مقابل بعضی ازین قرعهها که بعجیبترین شکل عالم ترتیب داده شده بود نمیتوانستم از خنده خودداری کنم.

وسيله عمده این تاخت و تازها که آنرا تر کمن بر همه چیز مقدم میشمارد، بدون شك اسبش میباشد که بزنی و فرزند و حتی گاهی بخودش هم آنرا ترجیح میدهد و واقعاً هم حیوان خارق العادهای میباشد. راستی دیدنی است که باچه توجیهی او را پرورش میدهد و چگونه در مقابل آفتاب و سرما و امیپوشاند و در تجهیزات زینش چه تجملی بکار میبرد در صورتی که خودش کهنه پاره بجای لباس برتن دارد و ازین تضاد هم بهیچوجه احساس ناراحتی نمیکند. این موضوع چه اهمیتی دارد زیرا هرچه زحمت در باره این حیوانات شریف بکشند ارزش دارد و هرچه از سرعت و پایداری آنها تعریف کنند عین حقیقت است. اصل اسب تر کمن عرب

است: بدلیل اینکه حتی امروز هم اسبهای اصیل درجه اول را «بدوی» مینامند. قامت اسبهای تکه بسیار بلند و سرعت خیلی معروفند ولی خیلی مانده تا از حیث جوهر و محکمی بیای اسبهای یموت برسند.

منافعی که ازین تاخت و تازهای ننگین عاید چادر نشینان میشود با خطر اتیکه اینگونه عملیات در بردارد متناسب نمیباشد زیرا بندرت دیده میشود که این فرزندان صحرا از فقر و فلاکتی که از روز تولد گریبان گیرشان شده است رهایی یابند. بفرض آنکه یکی از آنها توانسته باشد گاه بگاه چند سکه طلا هم پس انداز کند بواسطه طرز زندگانی که پایه اش بر منتها درجه سادگی گذاشته شده است بندرت میتواند از آن استفاده نماید. بسیاری از تر کمنها را میشناختم که با وجود ثروت نسبی باماهی خشک سدجوع میکردند و بیش از یک مرتبه در هفته بعنوان تفنن نان نمیخوردند و این عمل درست مطابق بارفتار هموطنان فقیرشان بود که بواسطه گرانی گندم دسترسی باینگونه شکم پرستی ها نداشتند.

لا بالیگری و تنبلی بطرز اکمل درزندگی داخلی این ملل سرگردان رسوخ دارد. بنظر آنها اگر مردکارخانه را انجام دهد پست میشود. مواظبت اسب تنها مشغله اوست. از آن گذشته بعجله بیجستجوی بعضی همسایه ها میروند یا بعدای ملحق میشود که در مقابل چادرها چهارزانو نشسته بمباحثات سیاسی یا شرح آخرین دستبرد یا صفات خوب و بد فلان اسب تخمی سوگلی یا فلان مادبان معروف مشغول هستند و «چیلیم»^۱ را که از ضروریات بشمار میرود دست بدست میگردانند.

فقط هنگام شب و مخصوصاً در زمستان تر کمنها میل دارند بقبه پریان و داستانهای تاریخی گوش دهند. ولی يك خوشگذرانی عالیتری دارند که باین مشغولیت ساده ترجیح میدهند و آن آواز «بخشی» (خواننده دوره گرد) است که به همراهی

۱- نوعی چیق ایرانی است که توتون آن را نمیزند.

«دوتاره»^۱ گاهی پیدا میشود و اشعار «قرقلو» و «امان ملا» یا «مخدوم قلی» حماسه سرای ملی، که هموطنانش مقام او را تا اولوهیت بالا برده اند، برای آنها تکرار میکنند. اوتر کمندی بوده از اهل گوکلان که مقام قدوسی داشته و تقریباً هشتاد سال قبل از دنیا رفته است. در آن تاریخ جنگ داخلی بین یموت و گوکلان بیداد میکرد و اگر بتوان بقول قزل آخوند اعتماد کرد روح بافتوت آن شاعر توانسته بود منظره آن جنگهای برادر کش را ببیند و تحمل بکند که زن و بچه هم نژاد خود را بدون مراعات خون مشترکی که در عرفشان جاری بود گرفته و بمعرض فروش در آورند.

در شرح حال مخدوم قلی که کم و بیش با فسانه‌هایی آلوده شده او را مرد فوق العاده‌ای معرفی کرده اند که بدون دیدن خیمه و بیخارا در اثر يك الهام غیبی بتمام کتب علوم احاطه پیدا کرده است. و روزی سوار اسب خوابش برده و در عالم رؤیا می بیند که او را بمکه در انجمنی که از پیغمبر و خلفای اولی تشکیل شده است منتقل کرده اند. در حالی که از شدت حیا دچار حیرت شده است نگاه محجوبانه‌ای بآن جمع خجسته میندازد و یک مرتبه پیشوای تر کمنها «عمر» را مشاهده میکند که باو امر میدهد پیش بیاید. او اطاعت میکند و علاوه بر دعای خیر ضربه سبکی هم از پیغمبر بر پیشانی دریافت میدارد که فوراً از خواب بیدارش میکند. ازین لحظه ببعد اشعار لطیف و دلپذیر از زبان او جاری شد و تر کمنها مدت مدیدی نوشته‌های او را در ردیف اولین تراوشات مخیله بشری البته بعد از قرآن قرار داده بودند. ازین گذشته مجموعه اشعار مخدوم قلی دازای جنبه خاصی است بدین معنی که: اولاً نمونه کاملی از لهجه خالص تر کمندی را بدست میدهد. ثانیاً در نوشته‌هایش يك قاعده و نظم محکمی وجود دارد که در سایر محصولات ادبی شرق بندرت دیده میشود

۱- آلت موسیقی که دو سیم دارد و از اسامی آن با سانی، کیتار، خودمان را می‌چشم میکنیم.

مخصوصاً وقتی راجع پیروش اسب یا طرز استعمال اسلحه یافتن جنگی «الامان» صحبت میکنند.

این نوع مجامع را که بمناسبت بعضی اعیاد و جشنها برپا میشد و خواننده و لگردی اشعار مخدومقلی را در آنجا میخواند خیلی دوست داشتم و خاطره اش هرگز از ذهنم بیرون نخواهد رفت. مخصوصاً در آنک که چادریکی ازین «بخشیها» باما همسایه بود و غالب سنها را باما میگذرانید و هرگز فراموش نمیکرد دوتارۀ خود را همراه بیاورد. فوراً جوانهای اطراف دور او جمع میشدند و او با آهنگها و داستانهای پهلوانی خود همه را محظوظ میکرد. با تلفظ شدیدی از حلق که بیشتر صدای جقجه شباهت داشت تا به صدای آدم تر کییات عجیبی بوجود میآورد و آنرا بانوسان تارهای آلت موسیقی که با نوک انگشتان مینواخت توأم میساخت و پس از آنکه به هیجان میآمد با خشونت بیشتری صدای آن را بلندتر میکرد. بمیزانی که شرح آن داستانهای پهلوانی و جنگها با حرارت تر میشد خواننده هم صدای خود را بلندتر میکرد و شور و هیجان مستمعین هم بتدریج بالا میگرفت و صحنۀ منظرۀ نمایش حزن آوری که در خور اعصار بدوی میباشد پیدا میکرد زیرا این جوانها که بهیجان آمده و ناله های عمیق میکشیدند گاهی کلاه خود را بزمین پرتاب کرده و گاهی با حرکات پر شور موهای مجعد خود را چنگ میزدند و یکمربه تب و حرارت جنگجویی آنها را فرا میگرفت. تعجبی هم ندارد! تعلیماتی که به این جوانها داده اند از هر حیث حساب شده و از آن نظر بوده است که روح سلحشوری را در آنها بیدار کنند. بعلاوه از هر هزار نفر فقط یکی خواندن و نوشتن را بلد است؛ و از همان اوان طفولیت جزاسب و اسلحه و جنگ و دزدی حرفی به آنها نمیزنند. بنابراین تصور آنها از همین موارد تجاوز نمیکند. خود «خانجان» با شرف هم روزی که در حضور من پسرش را راجع به موضوعی توییح و ملامت

پدرانه میکرد یکی از همسایه ها را به رخ اومیکشید که هنوز از مرحله صباوت خارج نشده دوفنر ایرانی را تحت انقیاد خود در آورده است و بایک حرکت تحقیر آمیز دنباله صحبت را گرفته میگفت: «ولی تو نمیدانم بالاخره مرد خواهی شد یا نه ...»

یکی دیگر از عادات ترکمنها که کم و بیش در میان سایر ایلات آسیای میانه هم دارد از شدت میافتد، مراسم عروسی و زفاف است که عروس بالباس نامزدی با کمال دلیری سوار بر اسب سرکشی شده تاخت میکند درحالی که یک بزغاله یا برۀ کشته را جلوی زین جا داده و با خود حمل مینماید. نامزد او هم با سایر جوانانی که در جشن عروسی شرکت دارند سواره او را دنبال کرده سعی میکند به او برسد. ولی او باید با حرکات ماهرانه و تحولات پی در پی از چنگ آنها بگریزد که نتوانند باری را که در بغل گرفته از دستش بر بایند. این بازی که نامش «کک بوری» (گرگ سب) است بطوریکه قبلاً کفتم در تمام مراکز آسیائی هنوز معمول و متداول است.

بنابریک رسم عجیب دیگر عروس و داماد تازه گاهی دو و گاهی چهار روز بعد از زفاف از هم جدا میشوند و زناشویی دائمی آنها پس از انقضاء یک سال تمام شروع میشود.

وقتی یکی از عزیزان خانواده ای از چادر نشینان بمیرد فوتش باعث میشود که مدت یک سال تمام همه روزه مراسمی به این شرح برپا گردد: در آنساعت که نفس باز پسین را کشید موبه کنندگان میآیند مرثیه میخوانند و تمام افراد خانوادۀ متوفی که در آنجا حاضرند، باید به آنها ملحق شوند. با این وصف افرادی که ذکر شد دست از کارهای خانه که در موقع رسیدن مرثیه خوانان مشغول آن بودند برنمیدارند. بسیار تماشائی است در همان موقعی که صدای شیون وزاری برای

جاویدان کردن يك خاطرۀ غمناك به آسمان بلند است تر کمن مشغول چپق کشیدن و صیقلی کردن اسلحه و خوردن غذای خود میباشد. همینطور زنها که در محوطۀ تنگ چادرها چهار زانو نشسته و خود را موظف میدانند بطور دسته جمعی فریادهای جگر خراشی بکشند و اشك بریزند، در عین حال از شانه کردن پشم و چرخاندن دوک نخی رسی یا انجام دادن کارهای دیگر خانه دست بردار نیستند. دوستان و آشنایان متوفی هم مجبورند دیدنی بعنوان سوگواری بکنند ولو آنکه خبر فاجعه چندین ماه بعد از وقوع به آنها رسیده باشد. این وظیفه را غالباً هنگام شب انجام میدهند و شخصی که بدیدن ایشان آمده جلوی چادر مینشیند و حضور خود را باداد و فریاد شدید که اقلاً يك ربع ساعت طول میکشد اعلام میدارد: وقتی یکی از رؤسای برجسته یعنی کسی که به دریافت لقب «باتور» (دلاور) نائل شده است بمیرد رسم است که يك «يسكا»^۱ (برآمدگی) روی قبرش برپا کنند. هر تر کمن واقعی باید باریختن دست کم هفت پارو خاک در آن شرت کند و از آن جهت است که این بناهای یادبود خشن غالباً دارای شصت پا محیط و بیست و پنج تاسی یا ارتفاع میشود. در بیابان وسیع همه جا از این قبرهای برجسته یافت میشود و از دور جلب نظر میکند. اشخاص بومی تمام آنها را به اسم یعنی بنام کسی که در آن دفن است میشناسند.

این شرحی را که بطور خلاصه بیان کردم با ذکر روایات تاریخی خلاصه تری که این مردم منتها درجه بآن ایمان دارند پیاپیان میرسانم. دوست فاضلم قزل آخوند بمن میگفت: ماهمه از سلالۀ «مان قشلاق» هستیم، اجداد ما «سون خان»^۲

۱ - این رسم در نزد هونهای قدیم وجود داشته و مجارهای امروز هم گاهی آن را بجا میآورند. چندسال پیش نیست که بدستور کنت ادوارد کارولی Conte Edouard Karoly یکی از این تپهها را در «کاشان» (مجارستان علیا) یادبود کنت شچنئی (Conte Szechenyi) برای اثبات احترامی که مردم به او داشتند ساخته اند. ۲ - Szon Khan.

كك بورى پاتماقپ تزد تركمنها



و «اسن ایلی»^۱ بوده‌اند که اولی پسرانش یموت و تکه و دومی چاودورو کو کلان بوده‌اند. درازمنه سابق «مان قشلاق» را «مینگ قشلاق» (هزار توقفگاه زمستانی) مینامیدند و آنجا نه تنها موطن اصلی آنهائی بوده که با وجود هم نژادی از ماجدا شده‌اند بلکه ارزاریها و سالورها و تمام ایلات دیگر ما هم از آنجا سرچشمه گرفته‌اند. مقدسین آن زمان، مثلاً «ایرگ آتا» و «ساری - ار» درمرزهای مان قشلاق مدفون هستند و این از توجهات خداوند بزرگ است که انسان بتواند قبر آنها را زیارت کند. خان جان نیز برایم تعریف میکرد که در اوایل قرن هیجدهم تر کمنها برای سترعورت پارچه دیگری جز پوست گوسفند و چرم اسب یا گورخر بکار نمیدادند ولی امروز تمام آن ترتیبات بهم خورده و کلاه پوست تنها اثری است که از لباس ما باقی مانده است.

بغض و عداوتی که پشت در پشت بین ایلات حکمقرماست بوسیله توهین متقابل آشکار میشود و از جمله سرزنشها یکی آنست که میگویند اجدادت برده بوده‌اند. بطور وضوح نمیتوان تعیین کرد که این اشخاص در چه زمانی زاد و بوم مشترک خود را ترک کرده‌اند. از همان موقع اشغال اعراب ارزاریها و ساریقها و سالورها در این طرف جیحون قسمت شرقی صحرا را اشغال نموده‌اند. تکه‌ها و گو کلان‌ها و یموتها هم کمی دیرتر شاید در زمان چنگیز خان و تیمور اراضی را که فعلا در دست دارند متصرف شدند. این ایلات اخیر محل سکنی خود را دسته دسته تغییر دادند و نقل و انتقال اسباب و اثاثه آنها تا کنون بیش از نصف عملی نشده زیرا بسیاری از یموتها و گو کلان‌ها بواسطه امتیازی که برای خود قائلند هنوز از مه‌داولیه خود دست برداشته‌اند. در قرون وسطی سواران ترکمن خدمت خان‌خیوه بخارا

۱- Eszen Ili ۲- «ایرگ آتا» در زبان مجار به معنی پدر بزرگ و «ارگ آتا» به معنی پدر

را می‌کردند ولی غالباً در زیر پرچم ایران هم دیده می‌شدند. شرح شجاعت و ضرب شمشیرشان بزودی توجه همه را جلب کرد و بعضی از رؤسای آنها مثلاً «قره یوسف» که با ایل سالور در اردو کشی های تیمور شرکت داشت شهرت تاریخی پیدا کردند. موقعی که خاندان اتابکان ایران را اداره می‌کردند تر کمنها در «ترك کردن» شمال ایران خیلی دخالت داشتند. بدون شك هم آنها بودند که باعث سرازیر شدن و هجوم اقوام تاتار در دامنه دیگر قفقاز یعنی در مازندران و آذربایجان و همچنین در منطقه شیراز^۱ گردیدند.

قابل توجه آنکه با وجود دشمنی سرسختی که بین تر کمنها و برادران شیعه ایرانی آنها برقرار است معذک آذربایجان را مرکز تمدن میدانند و معتقدند که از تمدن خود آنها خیلی جلوتر است، هر موقع که از «بخشی» تقاضا کنند شعر مخصوصاً زیبا و اصیلی بخواند او توضیح می‌دهد که آواز و اشعار آذربایجان را انتخاب نماید. از همه مهمتر آنکه اگر اسیر ایرانی اصلش ترك باشد با او بنحو بهتری معامله می‌کنند. و اربابان جدیدش از روی میل به یکدیگر می‌گویند: بالاخره هر چه باشد این کافر «برادر خودمان»^۲ است.

آخرین تجهیزات دسته جمعی تر کمنها در زمان نادرشاه و آغا محمد خان صورت گرفت. در اوائل قرن اخیر نادر تمام آسیا را با کمک این ایلات و مردم افغان از خواب بیرون کشید. و اگر شمشیر تر کمنها نبود آغا محمدخان هرگز

۱- درین منطقه امروزه چهار یا پنج طایفه از کوچکترین ایلات ترك که زندگی صحرا نشینی دارند باقی هستند. ایلخانی (رئیس عمده) آنها که در سال ۱۸۶۳ م. فرصت ملاقاتش را در شیراز یافتیم اطمینان داد که تا سی هزار سوار میتواند آماده کند و میگفت بعضی از آنها مانند قشقایها و اللهوردی ها دنبال چنگیزخان به آنجا آمده اند. هنوز این واقعه مهم در اروپا تحت دقت و مطالعه میباشد. و بورنس (Burnes) هم که در موارد دیگر بسیار مطلع بنظر میرسد تصور میکند در نقطه ای نزدیک سمرقند که همچنین «شیراز» نام دارد محل «ترکان شیرازی» را که در اشعار حافظ ذکر شده کشف کرده است. ۲- قارداشیمیز دیراول کافر

موفق نمیشد خاندان خود را برقرار کند. چادر نشینان این مطلب را بخوبی می‌دانند و غالباً از بی وفائی قاجاریه^۱ که از زمان فتحعلی شاه بکلی آنها را رها نموده و حتی مستمری قانونی سالیانه بعضی از رؤسای آنها را قطع کرده اند شکایت دارند.

برای پی بردن به اهمیت سیاسی این اقوام سرگردان کافی است نگاهی به نقشه آسیای میانه بیندازیم. آنوقت فوراً مشاهده خواهیم کرد که از لحاظ موقعیت جغرافیائی آنها محافظین سرحدات جنوبی تمام فلات تر کستان میباشند. و بلاشک بعد از قپچاق جنگجویترین نژاد آسیای میانه را آنها تشکیل میدهند. در پشت پرده ای که دور شهرهای خیوه و بخارا و خقند کشیده اند جز فساد اخلاق و عادات زنانه و پستی علاج ناپذیر چیزی نمی‌بینیم. چنانچه تر کمن مانند سداهنینی بین این دو کشور و فاتحین طبیعی آن قرار نگرفته بود اوضاع هرگز بیای آنچه بعد از «خطیبه» و «ابن مسلم»^۲ رسیده و هنوز هم بدان منوال است باقی نمی‌ماند. علما نظری حق دارند تصور کنند که تمدن به آسانی از جنوب بشمال رهسپار میشود. ولی مادامیکه تر کمنها راه عبور مسافرین و کاروانها را با ایجاد کمین گاه های خطرناک مسدود کرده اند چگونه ممکن است کوچکترین جرعه این آتش مقدس به مرکز آسیا برسد؟

۱- نام خاندان سلطنتی فعلی ایران ۲ - اولی تر کستان را در زمان خلافت عمر تسخیر کرد. دومی پس از آنکه در مرو حکومت برقرار ساخت بانوافق مردم تر کستان و خوارزم (باخویه) مدتی برای استقلال ملی بر علیه مخدم قدیم خود یعنی فرمانروای بغداد، به جنگ پرداخت.

فصل هفدهم

خیوه - دروازه ها و محلات و بازار ها و مساجد و مدارس - تشکیلات و موقوفات آنها - پلیس - سلسله مراتب دولتی و مذهبی - مالیات - عدالت - آبیاری - تقسیمات خان نشین از نظر نقشه کشی - محصولات و صنایع و تجارت - بازار های هفتگی - جمعیت خانات - شعرا و موسیقی دانهای خیوه - بازیها و اسب دوانی - طغیان قره قالیاقها - برده های ایرانی - نه نفر خان اخیر و تاریخ آنها .

سران ناآر خان راروی يك قطعه لمد نشاندهند و بسا و ستمند ؛
« احترام بزرگان را نگاهدار و نسبت به همه درست و نیکوکار
باش ، و سمر له طوری بدبخت خواهی شد که این لمد را هم
که رویش نشسته ای از دست خواهی داد . »

(ولتر - کتاب راجع به اخلاق و عادات ، C . L . X)

۱

حالاً که از يك شهر شرقی صحبت میکنیم ، حاجت بگفتن نیست که داخل شهر خیوه اساساً با آنچه در بادی نظر تصور شود متفاوت میباشد . خواننده ای که یکی از پست ترین شهر های ایران را دیده باشد ، اگر بگویم پایتخت خوارزم از آن هم پست تر است زود حرف مرا درك خواهد کرد . باید سه تا چهار هزار خانه کاهگلی را در نظر خود مجسم سازد که بر حسب تصادف از هر سو پراکنده شده و حصاری هم از گل به دور این مجموعه خانه های غیر منظم کشیده شده که کم و بیش حدود آن را تعیین مینماید : این است شهر خیوه .

تقسیمات - شهر به دو قسمت تقسیم میشود: خیوه اصلی و قلعه (ایچ قلعه) با محوطه مخصوصی که چهار دروازه دارد و هنگام لزوم آن را از باقی شهر جدا می‌سازد. «محلها» در داخل قلعه واقع اند و چنین نامیده میشوند: «پهلوان» و «اولویو کوچ» و «آق مسجد» و «ایبکیچی» و «قوش بیگی محلہ سی». خود شهر نه دروازه دارد و به ده «محلہ»^۱ تقسیم میشود.

بازارها: در خیوه بازار با مغازه شبیه به آنچه در ایران با سایر شهرهای بزرگ مشرق دیده میشود وجود ندارد و ما از آنچه بهتر است صحبت میکنیم «تیم» بنای کوچک خوش ساختی است که طاقهای مرتفع دارد و تقریباً شامل صدویست دکان و یک کاروانسرا میباشد. در آنجا ماهوت و آهن آلات و اشیاء تفنی و پارچه های پشمی و نخی که در نتیجه تجارت با روسیه بدست میآید و همچنین محصولات کمیاب بخارا و ایران بفروش میرسد. دورتا دور تیم «نان بازاری» (بازار نان) و «بقال بازاری» (بازار ادویه) و «شمع بازاری» (بازار صابون و شمع) و بالاخره «سر- تراش بازاری» که از ده تادوازه دکان سلمانی تشکیل شده است دیده میشود. درین دکانها مردم برای تراشیدن سر میآیند؛ و اینکه بخصوص لفظ تراشیدن سر را ذکر کردم برای اینست که اگر شخصی ریش خود را بترشد ولو سرش را هم بزندان اقل او رادبوانه خطاب خواهند کرد.

«قی چیق کاروانسرای» راهم باید جزو بازار منظور کرد و این محل اسرانی است که تکه ها و یموت ها برای فروش میآورند. بدون این کالاخیوه نمیتوانست

۱- سه دروازه شمالی: «اورکنج» و «کندم قیا» و «عمارت دروازه سی». درست مشرق: «اس محمود آنا» و «هزار اسپ دروازه سی». درست جنوب: «شیخ ر» و «بیش قتیق» و «رافنک دروازه سی» و بالاخره درست مغرب: «بدرخان دروازه». اسامی ده محله بقرار ذیل است:

۱- «اور» ۲- «کفترخان» ۳- «میوستان» یعنی آنجا که میوه میفروشند. ۴- «مهر آباد» ۵- «بنی قاله» ۶- «بالا حوض» آب نمائی که در آن درختان چنار واقع و گردشگاه عمومی است. ۷- «وان یمزراما» (یعنی دهی که نان نمیخورد) ۸- «نورالله بای» ۹- «باغچه» ۱۰- «رافنک».

وجود داشته باشد زیرا زراعت باید کلیه بدست بردگان انجام شود. وقتی در شرح بخارا باین موضوع رسیدیم توضیحات بیشتری در آن خصوص تقدیم خواهیم کرد. مساجد: چیزی که از حیث معماری و قدمت جالب توجه باشد در خیوه کمتر پیدا میشود معذک چندتائی را که تاحدی قابل ذکر باشد درین جا شرح میدهم: «حضرت پهلوان» که چهار قرن از بنای آن میگذرد دارای یک گنبد بزرگ و دو گنبد کوچکتر میباشد. مقبره «پهلوان احمد زمچی» که مرد مقدس و قابل احترامی بود و شهر خیوه در تحت سرپرستی او قرار داشته است درین مسجد میباشد. منظره خارجی آن چندان اهمیتی ندارد ولی «کاشیهای»^۱ داخلی با سلیقه تهیه شده است متأسفانه بواسطه کمی نور این تزیینات را بطور شایسته نمیتوان دید. خواه در زیر گنبد ها خواه در حیاطهایی که باید از آن عبور کرد، عده زیادی اشخاص نابینا در حرکتند و چون در نتیجه مکرر شنیدن قرآن را از سر تا ته حفظ کرده اند بعزت تکرار سوره ها که از چپ و راست میخوانند، انسان را به ستوه می آورند.

«جمعه مسجدی» که هر جمعه خان در آن نماز میگذارد و «خطبه» رسمی (برابر بادعای مریم) رامیخوانند.

«خان مسجدی» در داخل قلعه.

«شالقر» که یک نفر دهقان ساده آن را بنا کرده است.

«آتا مراد قوش بیگی»

«قره یوز مسجدی»

مدارس: در مشرق زمین همیشه از روی تعداد مدارس و اهمیت موقوفات آن میتوان پی به ترقی و تعالی مادی و تعلیمات دینی مردم برد. وقتی منابع محدود

۱- آجرهایی که برای زینت ابنیه بکار میبرند.

عایدات آنها را در نظر بگیریم میفهمیم شاه وزیردستانش در مورد تأسیس يك مدرسه و تهیه وسائل نگاهداری آن چه همتی بخرج میدهند. ازین لحاظ باید بخارا را که اولین مهد تمدن اسلامی در آسیای میانه بحساب میآید سرمشق قلمداد کرد. ولی درخویه هم چندمدرسه وجود دارد که ذکر آن مخصوصاً خالی از فائده نمیشود: «مدامین خان مدرسه سی»^۱ که در سال ۱۸۴۲ توسط يك معمار ایرانی از روی يك کاروانسرای درجه اول ساخته شده است. درست راست آن برج جیمی برپا شده است که تقریباً از طبقه دوم مدرسه قدری بلندتر ولی بواسطه فوت بانی ناتمام مانده است. این مدرسه دارای صدوسی حجره است که دوست و شصت طلبه میتواند در آن سکنی کند. عایدات آن بالغ بر دوازده هزار من گندم (بوزن خیوه) و پنج هزار تیل (۲۵۰۰ لیره انگلیسی برابر با ۶۲۰۰۰ فرانک) میشود. برای اینکه خواننده بتواند این نوع مؤسسات را در نظر مجسم کند طرز تقسیم این عایدات را درین جا شرح میدهم تا در عین حال عده نفرات و کارکنان آن را هم از مد نظر گذرانده باشیم:

من گندم	تیل	
۳۰۰۰	۱۵۰	پنج نفر «آخوند» (معلم) که هر کدام سالیانه دریافت میدارند
۲۰۰۰	۴۰	يك «امام»
۲۰۰	-	يك «مؤذن» (که دعوت بنماز میکند)
۲۰۰	-	دو «خادم»
۲۰۰	-	يك سلمانی

دو نفر «منولی» (یا بازرس) که عشریه تمام عایدات را

دریافت میدارند. و بقیه بین طلاب که سه طبقه اند تقسیم میشود:

۱- مخفف محمدامین.

۶۰	۴	طبقه اول
۳۰	۲	طبقه دوم
۱۵	۱	طبقه سوم

«اللهقلی خان مدرسه سی» دارای صدویست حجره است و عایدات سالیانه طلاب پنجاه من و دو تیل (۲۵ فرانک) است.

«کتلق مراد ایناق مدرسه سی» بهر حجره ای پنجاه من و سه تیل تعلق میگیرد.

«عربخان مدرسه سی» حجره زیادی ندارد ولی عایداتش سرفشار است.

«شیرغازی خان مدرسه سی»

در میان این کلبه های کلی که در اثر بارندگی خیس میخورد و آفتاب آن را جدا و متلاشی میکند این مدارس تنها ساختمانی هستند که درخور اطلاق لفظ خانه میباشند. عموماً حیاط آنها خوب نگاهداری میشود و بواسطه درختان چناری که در آن کاشته شده است صورت باغ پیدا کرده اند. راجع به نوع تعلیماتی که در آن میدهند بعداً توضیح خواهیم داد و درین جا فقط به ذکر آن میپردازیم که درسهای مختلف در حجره استادان داده میشود و طلاب بر حسب درجه لیاقت فکریشان تقسیم بندی میشوند.

پلیس: هر يك از محلات شهر «میراب»^۱ مخصوصی دارد که در تمام روز مواظب است تا در حوزه مسئولیتش احدی مرتکب بر هم خوردن نظم نشود و هر نوع اغتشاش و دزدی و جرائم دیگر را شدیداً تعقیب میکند. همینکه آفتاب غروب کرد امنیت اهالی به دست چهار «پاشب» (رئیس گشت) سپرده میشود که در تمام طول شب مقابل در قلعه کشیک میدهند. هر يك از آنها هشت نفر

۱- «میراب» درست برابر با «سویاشی» ترك است و آن مأموری است که از سرحدات چین تا «آدریاتیک» مشغول فعالیت میباشد و اختیارانش همان است که از قدیم بوده.

مأمور جزء زیردست خود دارند که در عین حال میرغضب رسمی هم میباشند. این عده که سی و دو نفرند در تمام شهر گشت میزنند و هر کس را که جرأت کند از نیم بعد از نصف شب پا به خیابان بگذارد توقیف مینمایند. مخصوصاً مأموریت دارند از کسانی که باشکستن در محوطه‌ای مرتکب دزدی میشوند جلو گیری نمایند و مواظب موضوعات عشقی که با آن شدت اسلام آن را نهی کرده است باشند. و بداحال عاشق کامیابی که در حین جرم مشهود گیر بیفتد.

۴

حاجت بگفتن نیست که خان خیوه اختیار جان و مال زیردستان خود را دارد و باداشتن عنوان «مالک روی زمین» مانند رئیس خانواده در تمام کشور اعمال قدرت میکند. و همانطوری که رئیس خانواده اگر دلش بخواهد گوش بحرف یکنفر غلام میدهد همانطور هم ممکن است خان از نظریه یکنفر وزیر پیروی کند. از آن گذشته در اجراء هر نوع هوس و سوء استفاده‌ای که بخواهد از اقتدار استبدادی خود بکند هیچ مانعی بر نمیخورد مگر به اراده‌ی علما بشرط اینکه مردم در رأس خود مردعالم بی‌نقصی که قبول عامه پیدا کرده داشته باشند. در آن صورت است که شاه از چنین شخصی میترسد و ملاحظه دارد. تقریباً تمام حکومت‌های آسیائی بر همین پایه استوارند. ولی مسئولیت را نباید فقط متوجه نقص تشکیلات سیاسی و عدم وجود حمایت قانون دانست. نه، هیچ کشور و هیچ زمان بطور مطلق فاقد وسایل نظری برای حفظ تعادل اجحافات استبدادی نبوده است منتها در مقابل عدم وجود شهامت فردی بی‌اثر مانده است. و موقعی که فساد اخلاق عمومی مانند مشرق زمین بجائی رسیده است که تصور هر گونه حق طلبی و احساسات عالی را از میان برده است آنوقت ستمدیدگان هم با ظلم و فشار همدستان شده‌اند.

در رأس تشکیلات خیوه که اصلش مغولی است شخص خان یا «پادشاه» فرار

گرفته است که مخصوصاً از میان نسل‌های یک نژاد فاتح انتخاب میگردد و زیر-دستانش به طریق ذیل طبقه‌بندی میشوند:

«ایناق‌ها»^۱ که عده‌شان چهار نفر است و دوتای آنها از نزدیکترین خویشاوندان پادشاه و دوتای دیگر با او فقط هم خون میباشند. یکی از دو نفر اولی همیشه و بالضرورة بحکمرانی ایالت «هزار اسپ» تعیین میشود.

«تقیب» که ریاست روحانی دارد و از بین «سادات» (اولاد بیغمبر) انتخاب میشود و دارای همان مقامی است که شیخ الاسلام در قسطنطنیه^۲ دارا میباشد.

«بی»^۳ را نباید با «بی»^۴ اشتباه کرد هر چند هم که معنی هر دو تقریباً یکی است. وظیفه «بی» آنست که در همه جنگها طرف راست خان بایستد.

«آتالیک»ها نوعی مشاورین دولت هستند که تعدادشان را خان تعیین میکند و بایستی از بین ازبکها انتخاب شوند.

«قوش بیگی» وزیر یا صدر اعظم خان است و این عنوان شامل اعضاء هیئت دولت هم میشود که خان بمیل خود آنها را عزل و نصب و جابجا میکند.

«مهرتر» که امور داخلی دربار و کشور بعهده اوست و باید همیشه یکنفر «سارت» باشد یعنی از نسل ایرانی‌هایی که در ابتداء جمعیت خیوه را تشکیل داده‌اند.

«یساولباشی»ها که عده‌شان دو نفر است محافظین عمدتاً هستند که شغلشان این است که اشخاصی را که برای حضور در سلام‌عام (عرض) می‌آیند نزد خان راهنمایی کنند. «دیوان» هم که در آن واحد هم منشی و هم محاسب است رتبه‌اش با آنها برابر میباشد.

«محرم»ها مانند یساولباشی‌ها دو نفرند و شغلشان فقط پیشخدمتی حضور و

۱- معنی تحت اللفظی این کلمه «برادر کوچکتر» است. ۲- ولی در قسطنطنیه «تقیب‌الاشرف» رئیس سادات از شیخ الاسلام پائین تر است. ۳- bi- ۴- bey

محرمی سلطانتولی بواسطهٔ نفوذی که در شاه دارند جزء چرخهای عمدهٔ تشکیلات اداری قرار گرفته‌اند.

«مین باشی» فرمانده هزارسوار^۱

«یوز باشی» فرمانده صدسوار

«اون باشی» فرمانده دهسوار.

این تقسیم بندی دوازده گانه درحقیقت سلسلهٔ مراتب رسمی را تشکیل می‌دهد و اعضاء آن بطور کلی «سپاهی» نامیده میشوند. باین طریق هم میتوان آنها را دسته بندی کرد: آنهایی که انفصال ناپذیرند و آنهایی که مقرر ثابت دارند و مقیم که فقط در موقع جنگ به او شغل ارجاع میشود.

مستخدمین عالی رتبه که استحقاق پاداش پیدا کنند امتیازات ارضی دریافت می‌دارند. نفرات ارتش منظم از پرداخت هر گونه باج و مالیات معافند و بخرج خان مسلح و مجهز میشوند.

و اما راجع به تشکیلات افسران کشوری و لشکری:

سلسلهٔ مراتب روحانی «علماء» که «نقیب» در رأس آن قرار دارد بشرح زیر طبقه بندی میشود:

«قاضی کلان»: بالاترین قضات و رئیس کل محاکم خانات.

«قاضی اردو»: که در زمان جنگ همراه شاهزاده حرکت میکند و شغل دژبان کل را عهده دار می‌باشد.

«عالم»: رئیس پنج مقفی.

«رئیس»: بازرسی که تمام قوانین مربوط بمذهب را بازرسی میکند.

«مقفی»: هر شهری که تاحدی دارای اهمیت باشد مقفی مخصوص بخود دارد.

۱- ازقراری که میگفتند قوائی که خان خیره در دست دارد بالغ به بیست هزار نفر است ولی در موقع بروز خطر میتواند آن را دو برابر کند.

«آخوند» مدرس یا متصدی تعلیمات ابتدائی.

سه نفر اولی در درجیف عالی رتبه ترین مستخدمین قرار دارند و هر موقعی که شغلی به آنها رجوع شود خان سعی میکند به آنها مفصلاً پاداش بدهد سه نفر دیگر حقوق خود را از ادارهٔ «وقف» (موقوفات) نقداً یا جنساً دریافت میدارند. ولی علاوه بر آن رسومات ملی ایجاب میکند که شاهزاده بعضی هدایای سالیانه هم در موقع «عید قربان» و «نوروز» به آنها بدهد. علماء خیره از حیث معلومات به پای علماء بخارا نمیرسند ولی در عوض مانند آنها متکبر و پرمعنا هم نمیشوند. بسیاری از آنها سعی دارند باجدیت و صمیمیت و در حدود توانائی هموطنان خود را اصلاح کنند و عادات و اخلاق خشن آنها را که در نتیجهٔ جنگهای مداوم رو بشدت گذاشته است به ملایمت تبدیل نمایند.

مالیات ها - درخیره برده قسم می‌باشد.

«سالمیت» که برابر با مالیاتهای ارضی ما است و هر قطعه زمین قابل زرعی که اقلاده «طناب»^۱ مساحت آن باشد باید هجده تنقه (در حدود هفت فرانک و پنجاه ساتیم) به خان مالیات بپردازد. جنگجویان («نوکر» یا «اتلی») و «علماء» و «خواجه» ها (اعقاب پیغمبر) از پرداخت این مالیات معافند.

«زکوة» (عوارض گمرکی) که بموجب آن کالاهای وارداتی دوونیم درصد از قیمت خود را می‌پردازند. کاو و شتر و اسب^۲ هر رأس در سال يك تنقه و کوسفند فقط نیم تنقه مالیات دارد.

جمع آوری «سالمیت» بعد از قوش بیگی و مهتر است که همه ساله مخصوصاً مناطق مهم رامی پیمایند و «یاشلو»^۳ هارا مسئول عمل مالیات هر منطقه قرار میدهند.

۱- طناب مساری است باصمت «ال» یا ۷۵ «بارد» اگر مقصود مقیاس انگلیسی باشد. «ال» اطریش علیا ۸۰ سانتی متر است بنابراین نتیجه مختلف میشود. (بدا داشت مترجم) ۲- این مالیات فقط به کسانی تعلق می‌گیرد که اقلاده رأس دواب یعنی حدی که برای تشکیل کله معین شده است داشته باشند ۳- «بیر مردهای بزرگ» نامی است که خیره آنها به قدمای خود میدهند.

نظارت بر «زکوة» متعلق به يك محرم سوگلی است که بمعیت بکنفر منشی يك يك ایلات را بازدید میکند و چون بدست آوردن شماره احشام از محالات است لذا همه ساله مالیات هر ایل را از روی تعرفه تنظیمی متقدمین تعیین مینماید بدیبهی است در نتیجه این طرز عمل منافع حقیقی عاید مهتر میشود. از قراری که برایم نقل کردند مثلاً سال گذشته خان مالیات قره قالیاق ها را بمأخذ شش هزار گاو و یموت ها و چاودورها را از روی سدهزار گوسفند و بز دریافت داشته بود در صورتیکه این مقدار ثلث آن است که در حقیقت میباید وصول شده باشد.

داد گستری : عمل قضاوت چه در مساجد و چه در منزل قضات و مفتی ها که موضوعهای مختلف قضاوت بین آنها تقسیم شده است بعمل میآید. علاوه برین هر کس میتواند شکایت خود را نزد حاکم ایالت یا شهر ببرد که درین صورت مطلب را مطابق «عرف» (یعنی هر طور دلش بخواهد) حل و تصفیه مینماید. بکنفر حاکم هر کس که باشد و حتی خود خان موظف است هر روز بارعامی که مدت آن لااقل از چهار ساعت کمتر نباشد تشکیل بدهد و جز در مورد ناخوشی بهیچوجه نمیتواند از انجام این وظیفه شانه خالی کند. چون احدی را نمیتوان ازین جلسات روزانه طرد کرد لذا شاهزاده مجبور است غالباً کوچکترین شکایات را شخصاً گوش بدهد و حتی ناچیزترین اختلاف خانوادگی زیر دستانش را رفع بکند. نقل میکردند که خان از مشاجرات بین زن و شوهر خیلی تفریح میکنند و در باطن سعی دارد میانه آنها را بهم بیندازد. گاهی اتفاق میافتد که زن و شوهری با توافق قبلی عمداً از جادو میروند و بدون احترامی که در خور مقام همایونی است در حضور او گیس یکدیگر را میکنند و بههم مشت های محکم مینوازند. خوشحالی «پدر وطن» وقتی به منتها درجه میرسد و از شدت خنده پهلوی خود را محکم میچسبد که آنها پس از دو یاسه دور کشتن گرد طالار در گردو خاک پایه های تخت روی هم بیفتند.

۴

خانات خیره که در تاریخ به خوارزم معروف است و آن را «اور گنج» هم مینامند در میان کمر بندی از صحرا محصور میباشد. در سمت جنوب شرقی انتهای سرحدش به شهر «فتنک» منتهی میشود. «فونگرات» و «کهنه اور گنج» در شمال غربی واقع و «مدامین» و «ققچک» حد جنوبی آن را تشکیل میدهد. بدون آنکه خواسته باشم مساحت تحقیقی اراضی تحت کشت را که ساکنین ثابت آنجا در آن عمل میکنند یا عده صحیح جمعیت را تعیین کنم فقط به این اکتفا میکنم که حتی المقدور نقشه کامل خانات را شرح بدهم و محاسبات ریاضی را به عهده همت جغرافی دانها واگذار می نمایم.

بدون تردید حاصلخیزی فوق العاده زمین را نباید از مدنظر دور داشت و این حاصلخیزی آنقدرها مربوط به طرز زراعت نیست بلکه بیشتر بواسطه خوب مشروب شدن زمین و صفت خلاقه آبهای جیحون میباشد.

نهرها: در خیره بر دو قسم میباشد.

«آرنا» ها که خود رودخانه آنرا تشکیل داده و اهالی گاهگاه آن را کود یا عریض میکنند.

«باب» ها که بعرض شش تا دوازده پای انگلیسی کنده و اغلب آب آرنها در آن جاری میباشد و تمام اراضی زراعتی مانند شبکه مستور از آن است. آرنهای عمده از بنقرار است:

- ۱- حضرت پهلوان آرناسی که از میان فتنک و هزار اسپ شروع و پس از گذشتن از «زی» و منطقه یموتها از مقابل خیره عبور کرده در شنزارها فرو میرود.
- ۲- غزوات آرناسی که بین «خانقا» و «ینگکی اور گنج» از شط جدا شده همچنین بسمت مغرب و «غزوات» جاری و در سرزمین یموتها فرو میرود.

۱- خوارزم کلمه فارسی است و بمعنای جنگجو و کسی که جنگ را دوست میدارد میباشد.

۳- شاه‌باد آرناسی از بالای ینگی اور گنج شروع میشود و از « شاباد - تاش - هاوش » و « بیلالی » عبور کرده در « ققچک » ناپدید میشود.

۴- یارمیش آرناسی از « شهباز ولی » شروع میشود و از منطقه ای که « قیات قونکرات » و ینگی اور گنج را از هم جدا میکند عبور مینماید.

۵- قلیچ بای آرناسی بین « قنائی » و « کارلن » واقع‌واز « بیلالی » نمیگذرد و در شن‌زارهای پشت « ققچک » فرو میرود.

۶- قجاییلی آرناسی.

در ساحل آن طرف واقعند :

۷- شوراخان آرناسی که مبدأ آن از اسمش پیداست و پس از مشروب کردن اطراف « پاپ قناری » و « آقامیش » در جهت شمال شرقی ناپدید میشود.

۸- ایلترخان آرناسی که از سرزمین قره قالیپاق‌ها عبور میکند .

تقسیمات : تقسیم‌بندی سیاسی خیوه مطابق با عده شهر هائیسست که يك « بای » یا حاکم اختصاصی دارند و به این طریق نام حکومت نشین یا منطقه پیدا میکنند. در سطور آتی جدولی از این منطقه‌ها را به همان گونه که امروز وجود دارد ارائه خواهیم داد : پس از خیوه جالب توجه تر از همه « ینگی اور گنج » مرکز کارخانجات و صنایع خانان خیوه است و « کهنه‌اور گنج » که زمانی پایتخت بوده ولی امروز جز ده مفلوکی بیش نیست و از شکوه و جلال سابقش فقط مختصری شرح زیر باقی مانده است .

الف - دو برج خرابه یکی مهمتر از دیگری که با طرز توپرو جسمی که مختص به برجهای آسیای میانه میباشد ساخته شده است . مطابق يك افسانه علت خرابی آنها را نتیجه خشم شدید کالموک‌ها میدانند . زیرا هر وقت خود را نزدیک به آنها میدانستند آنها را میدیدند که در مقابل حملاتشان عقب میروند .

ب - کنبد « تریگ‌خان » که بطرز باشکوهی کاشی کاری شده است .
 ج - « مظلوم‌خان سلوقو »

حاکم نشین های عمده منطقه بادها ت منعلق بان

نام	فاصله از جیحون	دهات
۱- خیوه Khiva	تاش یا میل ۶	سمت مغرب: بدرخان Bedrkhan کینیک Kinik آق‌باب Akyap خان‌بان Khasian تاشاباک Tashayak تویه‌زیچتی Toyesitchti سمت جنوب: سیرچلی Sirtcheli شیخلر Shikhlar رافنک انگریک Rafenek Engérik بشنیک پسناکاز آق مسجد Pernakaz Peschenik Akmesd jid سمت مشرق: سایات Sayat کیات Kiat شیخ باغی Shikhabghi کته باغ Kettebag سمت شمال: کندم گیاه Gendumghiah بریشه Perishe خلیل Khalii نیزه‌غاز Neysekhasz کاوک Gauk چار آخشیك Tcharakshik زیر شیطان اردو میزان zirsheytan Ordumizan
۲- هزار اسپ Hezaresp	۱	جن گنی Djengeti شیخاریق Shikharik خواجه لرهیت بابا Khodjalar Himetbaba بیت‌جاکی Bitjaktchi ایشان‌چه Ishanteshepe باغات Bagat نکمان Nogman بشاریق Besharik
۳- ینگی اور گنج yenghi Urgendj	۱-۴	غیبو شاباد بو بو Gaibulu Shabad boyu کوچلر Kutchilar ارس لر Oroslar صابونچی Sabundji آخوند بابا Akhonbaba فارمرا قچاق لر Karamaza Kiptchaklar
۴- قونکرات Kungrat	ساحل	کیست Kiet نکائی Nogai سرسر Sarsar زانیبار Sakar

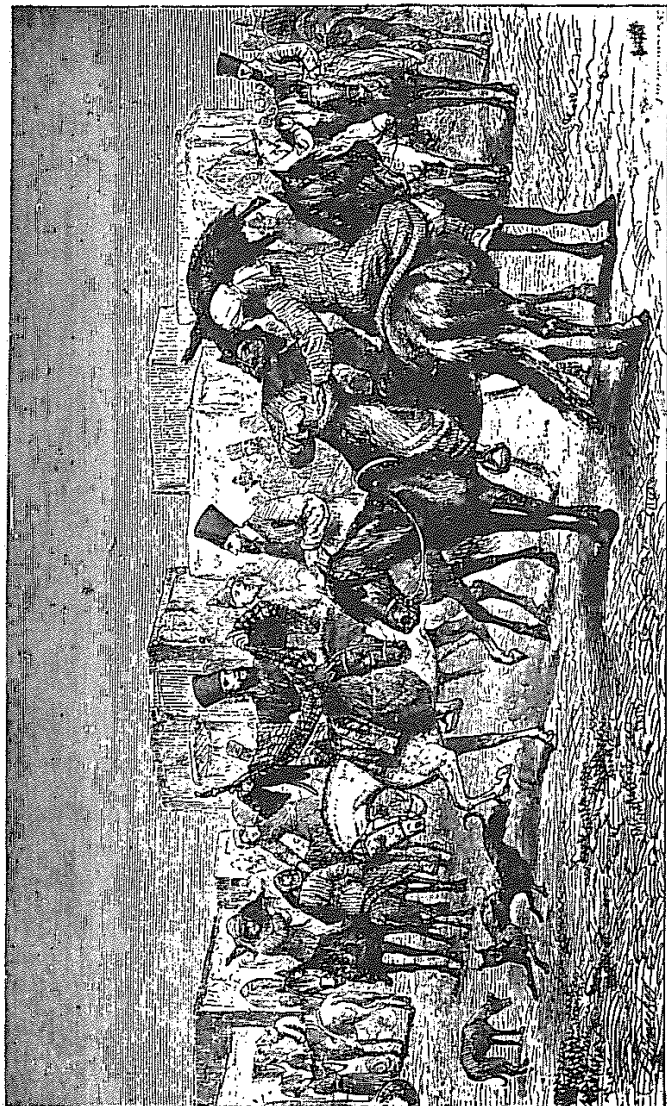
۵- تاش هاوس Tash-Haus	۶	کامیشلی کسوک Kamishli Kuk کارسالار یارمیش بویو Karzalar Kongrudlar yarmish boyu باستیر مالی Bastirmali
۶- کرلن Gorlen	۱	جلایر Djelair بنوش قالی یونوشکالی yonushkali Eshim وزیر Vezir آلچین Alchin باش قیر Bashkir تاش قالی Tashkali قره قالی Kargali
۷- خجہ ایللی Khodja Ili	۲	کت منچی آتا Ketmendji Ata جارنیکه نایمانلر (درجنکلهها) Djarnike Naymanlar قامیش چالی Kair ishtchali درویش خجہ Khodja
۸- چیمبای Tchimbay	۳	ساحل مقابل
۹- شاه باد Shahbad	۴	خجہ لر Khodzalar کفترخانه Kefter Khane کک قامیش Kokkamish
۱۰- شور اخان Shurakhan	ساحل مقابل	
۱۱- قلیچ بای Kilidjbay	۴ ۲	خالیم بک باکلان آل علی بویو Khalimbeg Bagalan Alieliboyu Bozjapboyu بزیاپ بویو
۱۲- مانقیت Manghit	۱ ۲	برماناچا Permanatcha قیاتلر Kiatlar قنکر Kenégoz
۱۳- قچاق Kiptchak	کنار ساحل	بازویاپ بویو Basuyapboyu نکائی ایشان کانجیر کالی Nogai ishan Kandjirgali
۱۴- ختائی Khitai	۱ ۲	آق قوم Akkum بومور لوتام yomurlutam قولا اولو Kulaulu

۱۵- آق در بند و جاملی Akderbend et Djamli	۷	
۱۶- قیت Kiet	۲	
۱۷- خانقا Khanka	۱	مدر Meder، قجہ Godje خجہ لر Khodzalar شنال لر Shagallar
۱۸- فتنک Fitnek	۲	
۱۹- شابازولی ShabazVeli	۲	
۲۰- جفتای Djagatai	۴ ۲	
۲۱- امبار Ambar	۵	باستیر مالی وینکانکالی Bastirmali Veyenganka leszi ساحل
۲۲- یئقی یا Yenghi ya	مقابل	آلچین Altchin وزیر Vezir
۲۳- نکس Noks		
۲۴- ققچک Koktcheg	۹	
۲۵- کهنه اورکنج		
۲۶- قیات قونگرات Kohne Urgendj	۶	(بین کرلن وینکی اورکنج)
۲۷- نغاز Nokhasz (بین خانقا)	۲	و هزار اسپ)
۲۸- رحمت بردی بیگ	۲	
۲۹- قانگلی Kangli	ساحل مقابل	Rahmet birdi beg (نزدیک کوه اویس قراغینی)
۳۰- ییلالی Yilali (بین)	۱	
۳۱- قشقبور Koshkopur	۸	مدامین و تاش هاوس)
۳۲- غزوات Gazavat	۶	

تاحال چند مرتبه از حاصلخیزی سرزمین خیوه صحبت کرده ام. حال باید به محصولات آن که بواسطه عالی بودن جنسشان برتری حاصل کرده اند اشاره کنم: مثلاً کندم و برنج مخصوصاً برنج گرلن و ابریشم که عالیترین نوع آن از «شاه باد» و «ینگئی اور گنج» بدست می آید و پنبه و «رویوان» که يك قسم ریشه ای است و رنگ قرمز بسیار مطلوبی از آن بدست می آید و بالاخره انواع میوه که برتری جنس آن در ایران و در ترکیه و حتی در اروپا هم مورد مخالفت و تردید نمیباشد. مخصوصاً سیب های هزار اسپ و هلو و انار خیوه را یاد آور میشوم. ولی مافوق همه خرزبه هائی است که شهرتش تا پکن رفته بطوریکه فرمانروای کشور آسمانی هر موقع هدایائی از تاتارستان چین دریافت میدارد مطالبه چند خر بوزه «اورقینچی» را هرگز فراموش نمیکند. قیمت آن بسیار گران است و در روسیه يك بار خر بوزه زمستانی باهم وزن خودفقدن معاوضه میشود.

راجع باجناس صنعتی مهم تر از همه «اور گنج چاپائی» (لباده اور گنج) است که تقریباً از روی لباس خانه ما و از پارچه راه راه دورنگ (غالباً ابریشم و پشم رابا هم بافته اند) تهیه شده است. خیوه از حیث کارخانه مفرغ سازی و هزار اسپ از ملبوس و تاش هاوس از بابت پارچه های علفی شهرتی به سزا دارد.

طرف عمده تجارت روسیه است کاروانهائی مرکب از هزار تا دوهزار شتر در بهار بیجان اورنبورگ و در پاییز به سمت هشترخان حرکت می نماید و پنبه و ابریشم و پوست و ملبوس باب تانارهای «نگائی» و چرم ساغری مانند میوه جات را بمقصد بازارهای «نیشنی» (که «مکریا» هم میگویند) حمل میکنند. و در عوض دیگرچه و ظروف آهنی نوب شده (جقن) و قلمکار (که ماروی مبل را با آن میپوشانیم ولی اینجا زنها برای زینت جلوی پیراهن بکار میبرند) و پارچه های موصلی درجه



هفته بازار فروش اسب در دهوراخان (قبرقین)

اول و چلوار و ماهوت وقتند و آهن و تفنگهای کم ارزش و مقدار کمی ازین اسبابها که در تجارت آنرا اجناس تفننی مینامند به کشور خود برمیگردانند. باین که روسها خودشان شیلات مرتبی دارند، معذک ماهی بمقدار زیاد به آنجا صادر میشود. عمل ماهیگیری روسها بوسیله سه کشتی بخاری که در دریای آرال کشیک میدهند حمایت میشود. بر طبق مواد معاهده ای که شش سال قبل توسط آخرین سفارتی که از طرف حکومت سن پترسبورغ به خیوه اعزام گردیده است بسته شده بود این کشتی ها میتوانند تا قونگرات بالا بروند. تجارت با ایران و هرات^۱ چندان مهم نیست بدلیل اینکه طرق ارتباطی توسط ترکمنها مسدود میباشد. بین خیوه و استراباد تجارت عبوری (ترانزیت) کلیتاً در دست یموتها است که همه ساله صد تا صدوپنجاه شتر حامل نفت و چوب شمشاد برای ساختن شانه همراه میآوردند. معاملات با بخارا دارای اهمیت بیشتری است و مقداری لباس و پارچه های علفی به آنجا صادر میشود و در عوض چای و ادویه و کاغذ و بعضی اشیاء کوچک تفننی که درین شهر تهیه میگردد وارد میکنند. تجارت داخلی در تمام مراکز جمعیت در «هفته بازار» یا «دوهفته بازار» بعمل میآید، حتی در نقاطی که صرفاً ایلیاتی است و آثاری از بازار دیده نمیشود محلی برای آن (بازارلی چای) بوسیله یک یا دو کلبه گلی تعیین شده است. درین کشور بازارهای هفتگی صورت جشن را بخود میگیرد و ساکن آسیای میانه غالباً ده تا دوازده میل راه پیمائی میکنند برای اینکه چیزی بی اهمیتی مانند یک بسته سوزن و حتی اگر میسر باشد کمتر از آن هم بخرد. ولی منظور اصلی او آنست که زرق و برق خود را نشان بدهد زیرا در چنین موردی شکل ترین اسبهای خود را سوار شده و با بهترین اسلحه خود را زینت میدهد.

۱- درست است که در هرات و اطراف آن «لباس خیوه» (خیوه چپان) خیلی طالب دارد و بسیار قیمتی است ولی فقط از بخارا به آنجا میرسد.